

# خدائی که دیو ساخته میشود

چرا زرتشت، خدایان ایران را «دیو» ساخت؟  
 زرتشت، خدایان ایران را به نام «دیو»  
 زشت و طردومنفور و دشمن انسان ساخت  
 تا اصالتِ انسان و گیتی را نابود سازد

فرهنگ اصیل ایران

آنگاه از نوزنده خواهد شد

که «دیوان» ، از سر ، «خدایان نوین» شوند

«دیو» چیست و کیست؟ در فرهنگ ایران ، دیو، اصطلاحی دیگر، از اندیشه و اصل «جفت بودن» است . گوهر جهان هستی از خدایان گرفته تا سراسر گیتی ، «جفتی یا دیوی، یا یاری، یا بندی ، یا رادی( رته = راد = لاد = لات ) یا جیمی ( ژیم = چیم = پیما ) یا سنگی ( سم + گه ) یا پیوندی ....» است . همه هستان ، با هم جفت و به هم پیوسته اند. همه زمان، به هم پیوسته است . خرد، فقط در جفت شدن با چیزی ، میتواند بیندیشد . رابطه انسان با خدا و با خدایان نیز، جفتی و یاری و پیوندی یا دیوی است . خدا ، خوشه کل هستانست. پس پیوند جفتی ( یوغی = یوجی = یوشی ) با خدا ، پیوند جفتی و یاری و سنگی و پیوندی یا رادی یا دیوی با سراسر گیتی و با هستانست .

هنگامی سام به کوه البرز میشتابد و سیمرخ میخواید نیاز او را برای باز یافتن زال ، برآورده کند ، زال که حاضر به رفتن از نزد سیمرخ ( خدا= ارتا) نیست ، به سیمرخ میگوید :

به سیمرخ بنگر که دستان چه گفت  
که سیرآمدستی همانا ز جفت ؟

ای سیمرخ ، ای ارتا ، ای خدای من ، آیا از من که جفت تو هستم ، سیر شده ای ؟ آیا میخواهی پیوندت را از انسان ، بگسلی ؟ برای رفع این نگرانیست که سیمرخ « جفت پرهای خود » را به او میدهد ، تا نشان بدهد که این جفتی در دور شدن از او هم ، استوار باقی میماند . انسان که ، از آشیانه خدا دور میشود ، دارای بالهائیست که گواه بر پیوند او با خداست . «پَر» که همان pair انگلیسی و همان Paar آلمانی است ، به معنای جفت است ، و خود واژه « پری » که نام دیگر این خداست ، به معنای جفت شدن و عشق و دوستی است . گوهر خدا ، پریا جفتی هست . ساختار هر پری نیز ، بیانگر دو دسته تارهای نازک مو است که بر یک ساقه در میان روئیده اند . اینکه ضمیر انسان مرغ چهارپر ( چهارنیرو ) هست ، بیان پیوند و بند و یاری (ایار) و جفتی و دیوی بودن انسان با خداست . برشالوده این پیوند و بند و یاری و مری هست که مولوی به خدا ( به الله در اسلام ) یاد آوری میکند :

درگوش من بگفتی ، چیزی ز سرّ جفتی

منکر مشو . مگو کی . دانم که هست یادت

نگفتی تا قیامت با تو جفتم کتون با جور ، جفتی یاد میدار  
مرا بیدار در شب های تاریک رها کردی و خفتی ؟ یاد میدار  
با من آمیختی چوشیرو شکر چون شکر ، درگداز آن شیرم  
طاقم طاق شد ، ز جفتی خویش در میفکن دگر به تاء خیرم  
عجب ای عشق ، چه جفتی . چه غریبی ، چه شکفتی

چو دهانم بگرفتی ، به درون رفت ، بیانم  
این اصل جفتی یا دیوی یا یاری (ایاری = عیاری، عشق و مهر) یا  
سنگی یا « مری » در همه هستی ، افشانده شده است . این جهان  
، جهان به هم پیوسته ، یعنی جهانیست که همه چیز آن به هم جفت  
و متصل است ، و خدا یا خدایان هم، با کل هستان به هم پیوسته  
اند . خدا با هر جانی و هر انسانی، جفت و دیو است. همه هستان به  
هم « بند = یوغ = یوج = یوش = جفت » هستند .

### اگر نیستی جفت اندر جهان بماندی توانائی اندر نهان

« توانائی » ، فقط از اصل جفتی ، پیدایش می یابد . خدا ، خودش  
، همین اصل جفتی در همه جانها و در گیتی هست ( خودش، گره  
و حلقه و بند و مهر هست ) ، نه آنکه خدا، جفت و جفتی، گوهری،  
فراسوی جفتی باشد و جفتی ها را خلق کند . توانائی خدا ، پیآیند  
همین گوهر جفتی ( پیوند) اوست. او میان همه چیزها را به هم  
گره میزند . او، بند یا کمر بندیست که میان همه چیزها بسته شده  
است . هر چیزی هست، چون در میانش ، خدا، بند و کمر بند  
ورشته شده است .

جدا کردن و پاره کردن و استثناء کردن خدا یا خدایان از جهان ،  
نفی و طرد اصل عشق و مهر و پیوند و دیوی و همبگی ( انبازی)  
بود . نفی رشته و بند بودن خدا ، نابود ساختن جهان هستی است.  
خدا ، هم « دیو » یا « زوش = محبوبه و دوست » یا « یار =  
جفت » بود . خرد هم، در گوهرش سنگی (= آسن خرد ) ، یعنی  
جفت جو هست ، و در جفتی با همه پدیده ها میتواندست راز نهان را  
بجوید و بیابد و توانائی را در چیزها بزایاند . این اندیشه بنیادی ،  
چنان در سراسر فرهنگ ایران ، ریشه ژرف داشت که زرتشت ،  
برغم ضدیت با آن ، هرگز نتوانست آنرا از جا بکند، و  
یزدانشناسی زرتشتی و خود آموزه زرتشت ، همیشه گلاویزو  
در تنش با این اندیشه باقی ماند . هنوز نیز این اندیشه دیوی یا

جفتی ، که « پیوند یا مهریا یاری یا انبازی » باشد، نه تنها در ژرفای مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوق بشری حضور دارد ، بلکه بدون اولویت یافتن آن ، گره های کور مسائل جهانی را نمیتوان گشود.

نایاک سازی و زشت و منفور و خوارسازی اصطلاح « دیو » ، چیزی جز « زشت سازی و منفورو خوارسازی حقیقتی » نیست، که بیان فطرت و اصالت انسان میباشد . نوزائی فرهنگ ایران ، زدودن این زشتی و این خواری و اکراه و نفرت از « دیوان » است . ما نیاز به همین خدایان خود داریم که زرتشت ، آنها را دیو ساخته است . همه امشاسپندان یزدانشناسی زرتشتی ، در اصل ، همان دیوان بوده اند که « دیوی » از آنها زدوده شده است . از « بهمن » ، « اکومن » که خدای اندیشیدن برشالوده چون و چرا و شک بوده هست ، زدوده شده و یک « دیو کماله » از او ساخته شده است . هر کدام از خدایان اصیل ایران ، به دونیمه اره شده اند ، و از یک نیمه اشان ، یک دیو ساخته شده است . همانسان این ارّه شدگی و « دیوسازی نیمی از آن » ، در همه پدیده های انسانی و اجتماعی و سیاسی، روی داده است . بی پیوند یابی از نو دیوها با خدایان ، این خدایان ، منفورو پرخاشگرو دورو و کینه توز و جهاد گر، باقی میمانند .

چرا زرتشت بر ضد « دیو » و خدایان ایران که همه بدون استثناء، دیو بودند برخاست ؟ چرا خانواده زال ، در برابر این اندیشه زرتشت، ایستادند و از اصالت انسان و گیتی که پیایند مستقیم همین « دیو پرستی » بود دفاع کردند . واژه « دیو = div = deva » در اصل « dva » میباشد و به معنای « دو بن به هم پیوسته » است . این « dva » همان واژه « دو » یا « two » در انگلیسی و « Zwei » در آلمانیست . نام خدای ایران که « سرچشمه زندگی و جان بخشی و جان افشانی » شمرده میشد، « وای به » است .

این « وای vaya » ، هم به 1- خدای هوا و باد، و هم به 2- هوا ، و هم به 3- مرغ گفته میشود . چرا مرغ و باد و خدا ، هر سه ، یک نام دارند ؟ چرا این هر سه ، « وای » نامیده میشوند، چون آنها پیکریابی « اصل آفرینندگی از خود = قائم بالذات » شمرده میشوند ، به علت آنکه هر سه ، « گوهر جفت داشتند» . باد و خدا و هوا ، مانند مرغ دربهم پیوستن دوبال به هم درتن ، اصل جنبش و پرواز و برخاستن هستند . این واژه « vaya » ، در اصل سانسکریت « dvayaa » است که دوتای به هم پیوسته باشد ، و سپس به « وای ، وی vi ، ویس vis » ، سبک شده است . این سراندیشه بزرگ در این « نقش - اندیشه ها » ، معمولاً در کاسته شدن به نقشهائی که برای ما معنای خود را از دست داده اند ، گم میشود . ما در اثر هزاران سال ستیزندگی و زشت سازی یا مسخ سازی این نقش ها و صورتها ، نمیتوانیم دیگر آن اندیشه بزرگ را دریابیم . آنها در این تصاویر گوناگون ، میاندیشیدند که « پیوند = pat-vand » در هر جانی و در هر انسانی ، اصل آفرینندگی هست . اصل آفرینندگی پیوند یا « جفت آفرینی » یا « جفتی = یوغی = همبغی » ، خدائی هست . « دیویا dval » نیز اصطلاحی برای بیان این « اصل آفرینندگی پیوند » بود . هر چند این اندیشه از تجربه « نروماده » هم برخاسته باشد، ولی در همان بُن ، معنای انتزاعی و گسترده داشته ، و به هیچ روی معنای تنگ جنسی ، چه رسد به شهوانی امروزه را نداشته است . جمع بودن اصل نری و اصل مادگی در یک جا ، معنای انتزاعی و گسترده « پیوند و امتزاج و اتصال دونیری گوناگون » را یافته است . چیزی اصل آفریننده است که میتواند در خود، دواصل گوناگون را به هم بپیوندد . همه چیزها در جهان هستی « از هم ، دیگرگونه اند » ، و از این رو اتصال پذیر و جفت شدنی و دیوی هستند . هیچ چیز متضاد در جهان نیست .

مثلا به « ابر » در اوستا ، deva-nara گفته میشود که به معنای « دوجنسه » هست ، چون ابر ، اصل پیدایش « باران = آب » و « آدرخش = آتش و روشنائی » با همست . همچنین به ابرو آدرخش ، « سنگ » گفته میشود است ، چون واژه سنگ هم ، به معنای اتصال و امتزاج دو چیز است . از این رو به خرد بنیادی هم که در بُن یا فطرت هرانسانی هست ، آسن خرد ، یعنی « خرد سنگی » گفته میشود ( که به غلط به خرد غریزی برگردانیده میشود ) ، چون خرد یست که گوهرش ، پیوند دادن تجربه ها و پدیده ها است ، وباهمه چیزها جفت و انباز میشود و بدینوسیله « اصل آفریننده » در انسانست . این دیوی بودن ( جفت بهم پیوسته بودن = mar = a-mara = dva = ) که در طیف تصاویر گوناگون مانده است ، بهترین گواه بر آنست که یک سراندیشه بزرگ و ژرف و انتزاعی و کلی بوده است ، و در این تصاویر ، نباید آن اندیشه بزرگ و ژرف « پیوند و دوستی و عشق » را گم کرد ، که « اصل آفریننده و سامانده و جنبنده و شادی آفرین » در هر جانی در گیتی شمرده میشود است . انسان ( مر + تخم ) ، نیز همین گوهر دیوی را دارد ، و « مر » که پیشوند واژه « مردم » است ، یکی از معانی در سانسکریت « جفتی » هست ، و همان معنای « دیو » را دارد . جمشید هم که نخستین انسان در فرهنگ اصیل ایران بوده است ، و همان « ییما = yima » میباشد به معنای « جفت و دوقلوی به هم چسبیده » است . هرانسانی در گوهر خودش ، جفت یا دیویا « مره » است ، چون هستی قائم به ذات و آفریننده و سامانده شمرده میشود . هنوز در کردی به انسان ، مره گفته میشود .

اصل آفریننده ، همان « آتش جان یا فرفتار » ، یا ارتا هست ، و ارتا ( a-rtha ) یا « ratha » که خداست ، همچنین نخستین عنصر یا گردونه نخستینی ( اگر رته = اغریث ) است که در بُن

هرجانی و هر فردی هست ، و دواسب یا دوگاو یا دونیرو ، در پیوند و هم آهنگی باهم آن را به جنبش می‌آورند . نام دیگر این یوغ یا یوش ، همان « جی = ژی » ، زندگی است. پیوند ( pat-vand ) که « همبستگی یک جفت » باشد، و معانی دوستی و رفاقت و هم‌آفرینی و همبغی و توافق دارد ، همین اصل آفریننده است . اینست که « جی = ژی = گی » ، یا زندگی بطور کلی ، که نام خدا هم هست، « جوت گوهر » ، یعنی « دیوی » یا جفت گوهر است . زشت و طرد ساختن خدایان ، بنام « دیو » ، چیزی جز کندن ریشه اصالت از بن و فطرت انسان نیست . این اصل آفریننده انتزاعی « پیوند، یا همبغی، یا سنگی، یا مری، یا دیوی، یوگائی، یوشی » در طیفی از تصاویر گوناگون ، به آن صورت داده شده است ، و همه آنها ، یک سراندیشه بزرگ و باشکوه را در تراشهای گوناگون، مینمایند .

1- از جمله این تصاویر، پیله ابریشم و کرم ابریشم است . کرم پیله ابریشم ، « دیوه » خوانده میشود که همان واژه « devi » میباشد. کرم ابریشم با پیله اش بیان ، یکی از پیکریابیهای سراندیشه « دیو = یوغ = مر = سنگ = پیوند » است . به ابریشم ، « بهرامه » گفته میشود که مقصود « سیمرغ = ارتا » باشد که با بهرام، دو بن جفت کیهانی در هرجانی هستند. در گویش هرزندی به کرم ابریشم (یحیی ذکاء) بارام کرمی، یا کرم بهرام گفته میشود . پیله ابریشم و کرم ابریشم باهم یک دیوهستند . از این رو نام دیگر ابریشم ، « کج = قز = کژ = قژ » میباشد ، چون کج یا کچه، که در اصل به معنای دوشیزه جوان هست نام سیمرغ، زنخدای ایران بوده است، و نیایشگاههای این زن خدا در ایران ، « دیرکچین = درکچین » نامیده میشود است . یزدانشناسی زرتشتی ، از پوشیدن جامه های ابریشمی میپرهیزد واکراه دارد، چون ابریشم ( دیبا = دیوا = دیوه ) ، پیکریابی این دیوه یا زنخدای

ایرانست . هنوز هم در آلمان به زنی که دارای شاعن و احترام هست ، « دیوا » گفته میشود . و در جنگ نیز در ایران ، جامه « قزآکند » میپوشیدند، نه تنها برای اینکه تیغ به سختی میتواند ابریشم را ببرد ، بلکه برای اینکه ، این خدا که خدای قداست جانست ، جان را از گزند نگاه میدارد .

**قزآکند پوشید بهرام گرد گرامی تنش را به یزدان سپرد**  
 2- تصویر دیگر همین « دیوخدائی» یا خدایان جفت گوهر، « درخت دوبُن گشته جفت » در شاهنامه است، که جزو حکایات اسکندر آورده شده است. اسکندر از راه بیابان به شهری میرسد که همه بوم و بر باغ آباد بود دل مردم از خرّمی، شاد بود بدین شهر، هر گز نیامد سپاه نه هرگز شنیدست کس نام شاه این شهر، که هیچگاه سپاه و شاه را ندیده و نمی شناسد، همان شهر آرمانی « خرمدینان » است که همیشه از خرّمی ، شاد است . در این شهر بی شاه و بی سپاه ، آنچه شگفت انگیز است ، «درخت دوبُن گشته جفت» است ، که هم اصل بینش در تاریکی و هم اصل بینش در روشناییست .

درختیست ایدر، دوبن گشته جفت  
 که چون آن شگفتی نشایدنهفت  
 یکی ماده و دیگری ، نرّ اوی  
 سخن گوی و باشاخ و با رنگ و بوی  
 به شب، ماده گویا و بویا شود  
 چو روشن شود ، نرّ ، گویا شود

3- تصویر دیگر جفتی یا دیوی ، همان تصویر مشی و مشیانه در یزدانشناسی زرتشتی است. هر چند بنیاد آموزه زرتشت، بر ضد اندیشه « جفتی = همزادی = یوغی = سنگی» بود، و لی سراسر فرهنگ ایران ، استوار بر این اندیشه بود و یزدانشناسی زرتشتی نیز به آسانی نمیتوانست از آن یگریزد . چنانچه خود زرتشت نیز



همین اندیشه همزاد یا دوقلو را نگاه داشت ، و فقط این دوقلوی بهم پیوسته را از هم جدا ساخته و آن دورا برضد هم ساخت . سراسر آموزه زرتشت از « برگزیدن » و « جهاد دینی و مفهوم دشمنی » و مفهوم « روشنی » و... پیایند همین سراندیشه اش هست ، که در تضاد کامل با فرهنگ ایرانست . این دوجفت زرتشت ، دیگر در پیوند با هم نمی آفرینند، بلکه در همان فطرت ، از هم جدا و ضد هم هستند. این جدائی ، مفهوم روشنی را در آموزه زرتشت، معین میسازد . خوبی (= زندگی) و بدی (= ضد زندگی) در همان اصل، از هم روشن هستند و انسان باید با خردش ، فقط برگزیند ، و در برگزیدن یکی از آنها ، موظف و مکلف بجنگیدن با ضدش هست که همان مفهوم جهاد میباشد.

در بندهش ( بخش نهم ) ، تخم کیومرث که به زمین ریخته شد از آن ریباسی میروید که مهلی و مهلیانه ( نخستین جفت انسانی ) به هم چسبیده میباشند که هم بالا و هم دیسه ( همشکل ) هستند. البته « ریواس » ، یک گیاه « نرماده ای » « دویُن جفت گشته » یا « دیوی » یا « همزاد به هم چسبیده » است که یزدانشناسی زرتشتی آنرا ناگفته میگذارد.

3- در گرشاسپ نامه ( یغمائی، ص 322 ) داستانی از گرشاسپ ( نیای رستم ) میآورد که در دیدار پادشاه روم رامشگری جفت می بیند . روم ، سبک شده واژه « هروم » هست که شهر « زخدایان » باشد. شاه روم ( هروم ) :

بُدش نغز رامشگری چنگزن یکی نیمه مرد و یکی نیمه زن  
سر هر دو از تن بهم رسته بود تنانشان بهم باز پیوسته بود

چنان کان زدی ، این زدی نیز رود  
وران گفتی ، این نیز گفتی سرود  
یکی گشودی سیر از خورد و چیز  
بدی آن دگر همچنو سیر نیز

بفرمود تا هر دو می خواستند ره چنگ رومی بیاراستند  
 نواشان ز خوشی همی بردهوش فکند از هوا مرغ را درخروش  
 پیایند این پیوند وجفتی ودیوی ، رامش و سرود ودستانیست که  
 هوش هارا از خوشی می برد و مرغ را در هوا از شادی خروشان  
 میکند .

4- تصویر دیگر این جفت آفرینی یا « اصل آفرینندگی در پیوند»  
 ترکیب کردن بخشی از حیوان با بخشی از انسان هست . مانند  
 سرانسان، با تن شیر در تخت جمشید، یا سرانسان با تن ماهی . نام  
 دیگر ماهی، سینا ( تحفه حکیم موعمن ) یعنی سیمرغست . یا  
 سرانسان با تن گاو در مرزبان نامه ، و مینوی خرد ، یا نیمسپ  
 که سرانسان و تن اسپ باشد در تصویر « مارفلک، تنین »  
 در بندهش ، که نقطه انقلاب خزانست . همانسان که سر این مار،  
 « گواز چهره = جفت تخم » ، اصل انقلاب یا گشتگاه بهاریست .  
 اینها نیازه بررسی گسترده دارند . انقلاب ، در فرهنگ ایران،  
 پیایند « تراکم و تکاتف خشم های به هم انباشته» نیست . انقلابی  
 که از تکاتف خشم در اجتماع ( پرخاشگری، کینه توزی ، نفرت و  
 دشمنی ) برمیخیزد سرانجام، ضد زندگی و خرد میشود . انقلاب  
 آفریننده در فرهنگ ایران ، همیشه متناظر با « انقلاب بهاری »  
 است . بهار که « وَن - غره » باشد ، به معنای « نای به یا وای  
 به » است . انقلاب، نسیمیست که با آهنگ دلنوازش، همه تخمه  
 های نهفته را از هم میگشاید .

5- بُت های مفرغی که در لرستان یافته شده اند، همه برشالوده این  
 اندیشه جفت آفرینی میباشند.

6- سرستونهای تخت جمشید که همه بیان جفت آفرینی هستند و  
 اندیشه ایست ضد آموزه زرتشت .

درست زرتشت ، این سراندیشه را که سراسر فرهنگ ایران بر آن  
 استوار است ، مورد تهاجم قرار داد . ولی فرهنگ ایران ، هیچگاه

این اصل کیهانی را برغم چیرگی حکومت زرتشتی ، در دوره ساسانیان رها نکرد . همه خدایان ایران را که سپس یزدانشناسی زرتشتی پذیرفت ، همه بدون استثناء « دیو » ، یعنی « جفت گوهر = پیوندی » بوده اند . به همین علت ، زرتشت ، « ییما » را که در اصل نام جمشید است ، بطور اصل کلی « همزاد = جفت » ، مورد حمله قرار میدهد . او این اصل را ، در همین اصطلاح ، وارونه ساخت ، تا گرانیگاه فرهنگ ایران را از هم بپاشد . از همزاد یا جفت یا یوغ به هم چسبیده و هماهنگ و همروش و همآفرین و همبغ ، همزاد یا جفت از هم جدا و متضاد باهم ساخت . با دگرگونه ساختن همین اصل ، کل آموزه زرتشت ، شکل می یابد .

1- همزاد از هم جدا و مشخص ، به معنای آنست که خیر و شر ، در همان اصل ، روشن هستند و انسان فقط با خردش باید یکی را برگزیند و بپذیرد . بدینسان « اولویت روشنی » ، سبب میشود که اهورامزدا را در جایگاه « روشنی بیکران و روشنی که پیدایش نمی یابد » قرار بدهند .

2- گزینش یکی از این جفت ، ضرورتاً بلافاصله به « جنگ و جهاد با جفت دیگر » کشیده میشود . انسان بایستی از همان آن گزینش ، برضد آنچه برنگزیده است بجنگد و این همان جهاد مقدس است . از اینجا مفهوم دشمنی ویژه ای پیدایش می یابد که فرهنگ ایران نمیشناخت .

«همزاد به هم پیوسته» در فرهنگ ایران ، معنای « مهر و عشق » داشت . شری و اهریمنی و گناهی نیز در اصل ، وجود نداشت ، بلکه شر و گناه ، فقط پیاپی به هم خوردن اندازه (ناهم آهنگی دوپله ترازو ، ناهم آهنگی دو اسبی که گردونه جان یا جی را میکشند ) بود . اهریمن ، اصل و مفهوم دشمنیست که در همین تصویر همزاد زرتشت ریشه دارد . همین اندیشه « همزاد به هم پیوسته =

جی = ژى « در فرهنگ اصیل ایران ، سپس در عرفان از نو عبارتی تازه یافت .

« قدیم بودن عشق » در عرفان ، چیزی جز همان اصل آفریننده پیوند یا دیوی در هر جانی نیست . در فرهنگ ایران ، اژی ( ضد زندگی = شر ) مانند آموزه زرتشت ، ضد « ژى » در اصل ، وجود نداشت ، بلکه این « به هم خوردگی اندازه در ژى » ، سبب پیدایش « ا- ژى » میشود .

یزدانشناسی زرتشتی ، چاره ای جز این نداشت که بر ضد همه مفاهیم و اصطلاحات جفتی بجنگد ، و همه اصطلاحات و واژه هارا که بسیار فراوانند ، تحریف و مسخ و وارونه سازد ، و از راستا و سوی اصلی بگرداند . در اثر این مسخسازیهها و تحریفات این واژه ها و اصطلاحات ، واژه نامه های علمی ! ( مزدیسنان ) پیدایش یافته اند که همه تاریک سازنده و پوشاننده و خفه کننده فرهنگ اصیل ایران هستند .